

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله تعالى على سيدنا و نبينا أبى القاسم محمد و على آله الطيبين الطاهرين المعصومين لا سيما بقية الله فى الارضين ارواحنا فداه و عجل الله تعالى فرجه الشريف.

کلام در دو بحث تمهیدی بود. بحث اول که اقسام دلالت بود پایان یافت.

بحث دوم تمهیدی: قرینه، خصوصیات و احکام آن

در این بحث راجع به قرینه صحبت می‌شود و در سه مقام بحث هست. مقام اول تعریف قرینه و مقصود از قرینه است. مقام دوم در این هست که حوزه فعالیت قرینه کدام یک از دلالات گذشته است. آیا تمام دلالت‌های گذشته حوزه فعالیت قرینه است یا بعضش؟ و نحوه فعالیتش و دلالتش و ایفاء نقشش چیست؟ و مرحله سوم و بحث سوم هم این هست که وجه تقدیم قرینه بر ذو القرینه چه هست؟

مقام اول: تعریف قرینه و مقصود از قرینه (1:49)

اما بحث اول که تعریف قرینه و مقصود از قرینه باشد.

تعریف برخی از بزرگان:

از بخشی از کلمات بزرگان استفاده می‌شود که قرینه را این طور تعریف نمودند یا باید تعریف کرد:

«هى التى أُعِدَّتْ بالإعداد الشخصى أو النوعى العرفى بتفسير دلالة أو تحويلها.»

قرینه عبارت است از یک چیزی که إعداد می‌شود و آماده می‌شود از طرف متکلم، حالا یا به إعداد شخصی یعنی خودش اقدام می‌کند و او را قرینه قرار می‌دهد مثل این که در باب حکومت‌ها این طور بود که خودش می‌گوید آریڈ از آن کلامم یا از آن جمله‌ام یا از آن لفظ، این معنا را و یا اگر تصریح به آریڈ و أفسّر نمی‌کند اما جوری صحبت می‌کند که به دلالت التزامیه واضح از آن در می‌آید که می‌خواهد آن کلام دیگرش را، سخن دیگرش را، تفسیر کند و توضیح بدهد. این می‌شود إعداد شخصی.

یا به إعداد نوعی عرفی یعنی در کلامش چیزی نیست که دلالت کند که شخصاً اقدام کرده بر این إعداد اما این سخن عند العرف و عند النوع قرار داده شده قرینه‌ی بر آن تفسیر یا تحویل، مثل عام و خاص. وقتی گفت: «کل عالم» و بعد گفت: «لاتکرم الفساق من العلماء»، خب در این جا ممکن است متکلم «لاتکرم الفساق من العلماء» را قرینه قرار نداده باشد برای این که تفسیر کند «اکرم کل عالم» را و بخواهد بگوید از اول که من

گفتم «اکرم کل عالم»، غیر فساق مقصودم بوده. شاید این جوری نباشد بلکه شاید فراموش کرده حرف قبلیش را و یا نه فراموش نکرده بلکه عدول دارد می‌کند، نسخ دارد می‌کند. این احتمال‌ها هم هست. اما گفته می‌شود که چون در عرف، دلیل خاص اَعْدَّ قرینه نوعاً بر تفسیر عام. عرف این کار را کرده که خاص را قرینه بر تفسیر عام قرار داده، نه این که عدول از آن کرده و نه این که از روی فراموشی او دارد این را می‌گوید. نه این، قرینه است. آن وقت در این جا به ضمیمه این مطلب که این گوینده من العرف است و ظاهر حال هر کس که از یک عرفی است این است که یَتَّبِعُهُمْ. متابعت عرف می‌کند و آن هم بر همان منهج و ممثلاً مشی می‌کند. محاوراتش، کلاماتش، سخن گفتنش، طبق محاورات عرفیه است. بر آن قرائنی تکیه می‌کند که عرف تکیه می‌کند. چون ظاهر حالش این است، این اصالة التبعية هر فردی از عرفی که در آن قرار دارد، این باعث می‌شود که ما بگوییم که بله حالا که این گفته «لا تکرّم الفساق من العلماء» این را باز اَعْدَّه لتفسیر العام تبعاً للعرف ولو اعداد شخصی نبود اما چون عرف این خاص بعد از عام را قرینه قرار داده و این گوینده هم من العرف است و اصالة التبعية می‌گوید که ظاهر حالش این است که آن هم بر همین منهج دارد مشی می‌کند، پس این گوینده هم اَعْدَّه این خاص را برای تفسیر آن عام. بنابراین فرق اعداد شخصی و نوعی این می‌شود که در اعداد شخصی دیگر ما به این ضمیمه احتیاج نداریم. به ضمّ اصالة التبعية نیاز نداریم چون خودش دارد آن قرینه قرار می‌دهد. دارد تصریح می‌کند و می‌گوید که اعداد شخصی است. اما در دومی احتیاج داریم به ضمّ اصالة التبعية و بعد از آن، استنتاج می‌کنیم که گوینده این خاص را اَعْدَّه بر تفسیر عام. حالا این مطلب در مثال درسته یا درست نیست، مطلب آخری است. این از باب مثال است که برخی از آقایان این مثال را زدند.

خب پس بنابراین قرینه عبارت شد از چیزی که اَعْدَّه بالإعداد الشخصی أو النوعی برای تفسیر دلالة أو تحویلها. برای این که یک دلالتی را که در کلام دیگری است، آن را تفسیر کند، توضیح بدهد. حالا آن دلالت در هر ناحیه‌ای می‌خواهد باشد علی ضوء ما تقدم. در ناحیه موضوعش باشد، محمولش باشد، نسبت باشد، ما تقدم علی الحكم باشد، ما تأخر عن الحكم باشد که این‌ها قبلاً توضیح دادیم و عرض شده. یا برای این است که نمی‌خواهد توضیح بدهد بلکه می‌خواهد دلالت بر تحویل کند. یعنی آن کلام یا آن لفظ لولا این قرینه به حسب موازن معنای دیگری داشت اما با آوردن این قرینه می‌خواهد آن لفظ را از آن معنایی که لولا هذا بود، متحول کند و منصرف کند به یک معنای دیگری مثل قرینه‌ی مجاز. در قرائن مجاز این طور است که اگر این قرینه مجاز آورده نمی‌شد، آن لفظ به حکم اصالة الحقیقه معنایش معنای حقیقی بود و الان با توجه به این قرینه می‌خواهد آن لفظ را از آن معنای حقیقی تحویل کند و منصرف کند به این معنای مجازی. این للدلالة او للتحویل.

این تعریفی است که از شهید صدر قدس سره اصطیاد می‌شود. به این لفظ ایشان نفرمودند بلکه با یک قدری اصلاح که به حسب مقاماتی که ایشان فرمایش فرموده و مراد جدی‌اش که آدم استفاده می‌کند، می‌توان این طور تعریفی را از کلام ایشان استفاده کرد.

بله ایشان عبارتی که دارند:

«القرينية معناها أن تكون هناك افادتان و دلالتان تكون احدهما معدّ إعداداً عرفياً عاماً لتفسير الدلالة الأخرى و تحویل مفادها الى مفادٍ آخرٍ.» [1]

که این جا فقط ببینید «إعداداً عرفياً عاماً» فرموده و آن اعداد شخصی را نفرموده در این

جا در تعریف بلکه این را در حکومت فرموده. این جا هم بعد که می‌خواهد توضیح بدهد می‌فرماید اعداد دو قسم است، اعداد شخصی و اعداد نوعی.

بنابراین اگر ما بخواهیم قرینه را معنا بکنیم به معنای صحیح و عامش که همه جا را فرا بگیرد باید در تعریف اضافه کنیم «اعداداً نوعیاً أو شخصياً».

و اما بالای کلام را حذف کردیم یعنی «أن تكون هناك افادتان و دلالتان» را هم حذف کردیم برای این که شاید حالا به مقتضای بحث این جایشان این جوری فرمودند. اما لازم نیست هر دو افاده باشد. چون گاهی ممکن است متکلم اتکاء می‌کند به یک قرینه عقلیه. اتکاء می‌کند به یک قرینه حالیه یا عقلائیه. آن جا دلالتان و افادتان از طرف متکلم نیست. اما بله می‌شود گفت آن قرینه است به خاطر این که یصح للمتکلم أن یتکل علیه. حالا همین جا است که یک إن قلت و قلت‌هایی نسبت به تعریف باز ظاهر می‌شود. از این جهت ما این تغییرات را دادیم. مراجعه می‌فرمایید به صفحه 173 و آن متخلص از عبارات ایشان این تعریفی است که عرض کردیم.

اشکال بر تعریف: (11:38)

حالا آیا این تعریف تمام است یا تمام نیست؟ خب اگر بخواهیم دقت‌های زیاده‌تر بکنیم می‌شود اشکالاتی کرد بر تعریف اما خیلی مهم نیست بعد از آن که معلوم هست مقصود از قرینه چیست. مثلاً همین کلمه أُعِدَّ. این اعداد شده یک خرده خلاف مقصود را شاید ایهام می‌کند. چون مطلب عقلی که اعداد نشده برای این که قرینه باشد بلکه متکلم یَسْتَعِدُّ مِنْهُ وَ یَتَّکِلُ عَلَیْهِ اما آن برای این اعداد نشده. آن یک امر نفس الامری است. یک مطلب واقعی است. «اعداد» لازم نیست در آن مأخوذ باشد بلکه اگر بخواهیم از این ایهام و این شبهه بیرون بیاییم باید بگوییم که ما یصح اتکال المتکلم و استناد الیها برای آن تفسیر یا آن تحویل، و حالا آن «ما یصح» تارةً یک امر تکوینی است، یک امر نفس الامری است و یک وقت چیزی است که خود متکلم او را آفریده و اعداد کرده که قرینه شخصیه می‌شود و گاهی یک چیزی است که عرف آن را قرار داده در زبان خودش و آن عرف آن محل خاص، آن زبان خاص و این را از باب اصالة التبعية می‌گوییم. بنابراین قرینه سه جور است. یک قرائنی است که تکوینی است و مربوط به اشخاص نیست بلکه امور نفس الامری است. و دوم قرائنی است که شخص خودش اعداد می‌کند و سوم قرائنی است که عرف اعداد کرده و این تبعیت از عرف می‌کند. جامع همه این‌ها این است که چیزی است که یصح الاتکال علیه و الاستناد الیها برای احد الامرین یعنی یا تفسیر یا تحویل.

سؤال: می‌شود اعدت را عام گرفت ؟

جواب: خب بله ولی معنای مجازی است. اعدت را شما باید بر خلاف ظاهرش معنا کنید.

و لکن معلوم است که مقصود ایشان هم این خصوصیت نیست که ما بخواهیم این جا مشکل بگیریم.

سؤال: استاد مگر وظیفه متکلم نیست که مراد خودش را با قرینه مشخص بکند چه معنایی دارد که ما اعداد را به عرف نسبت بدهیم؟ در واقع اعداد باید شخصی باشد، اعداد

عرفی این جا چه کاره است؟

جواب: بله آن جا که عرف است و آن جا استفاده کرده، متکلم لم یعدّ این را برای این کار، مگر مصداقش را بگوید. متکلم مصداق را اِعداد کرده، نه آن قرینه را. این مصداق یعنی قرینه خاصه در این کلام را اِعداد کرده است. حالا جایی که قرینه عقلیه است و اصلاً حرف هم نزده. می‌گوید «اکرم جیرانی» و ما به قرینه عقلیه می‌دانیم که عدوش مقصودش نیست. یا اعداء دین مقصود نیست. خب این قرینه عقلیه است. یا قرائن عامه‌ای که وجود دارد و شخص می‌تواند بر آن اتکاء کند مثل قرائنی که گفتیم اگر یک چیزی در ذهن عام عرف متمرکز عند العرف است و متکلم می‌تواند به آن اتکاء کند. می‌گوید عمد الصبی خطاء. نمی‌گوید عمد الصبی خطأ فی باب الجنایات. چرا؟ برای این که پیش همه واضح است که در غیر باب جنایات عمد صبی نمی‌شود خطاء باشد. روزه می‌گیرد و عمدّاً غذا بخورد و ما بگوییم عمدش مثل خطا است. نماز می‌خواند و عمدّاً تکلم بکند، پشت به قبله بکند، هر کار دلش می‌خواهد بکند و بگوییم که این اشکال ندارد چون عمد الصبی خطاء. این واضح است. از این جهت که این‌ها واضح بوده، شارع دیگر احتیاج ندیده تقیید کند. خب لم یعدّ شارع به این معنا آن مطلب را. هیچ کاری نکرده ولی یصح اتکاله علیها. بر آن امر واضح پیش کل و مرتکز پیش کل می‌شود اتکاء کرد در تفهیم مقاصد بدون این که احتیاج باشد لفظی آورده بشود.

خب با این توجه به این مطالبی که عرض کردیم بنابراین این تعریف به این شکل اشکالی ندارد و آن اِعداد را هم تبدیل اگر بکنیم دیگر قوی‌تر و بهتر می‌شود.

سؤال: ...

جواب: خب بله حالا هم می‌گوییم تفسیر، ظهور را تحویل نمی‌کند بلکه مراد جدی را تحویل می‌کند. گفته «اکرم کل عالم» و بعد گفته «لاتکرم الفساق من العلماء». «لا تکرم الفساق من العلماء» ظهور اکرم کل عالم را در عموم منهدم نمی‌کند و تحویل نمی‌کند، اما اصاله التطابق بین مراد استعمالی و مراد جدی در آن کلام می‌گفت که همین که گفته «اکرم کل عالم» مراد جدی‌اش هم کل عالم است و آن لاتکرم الفساق من العلماء می‌آید و آن را تفسیر می‌کند و می‌گوید نه.

سؤال: همین دیگه. می‌خواهم بگویم پس ...

جواب: همین دیگه نشد. پس ظهور سر جای خودش باقی است. پس بنابراین تحویل هم انجام می‌شود و یا دلالت هم انجام می‌شود اما نسبت به مراد جدی نه مراد استعمالی.

سؤال: می‌خواهم بگویم این تعریف شامل قرینه منفصله نمی‌شود.

جواب: می‌شود.

سؤال: تحویل معنا ندارد.

جواب: خب یک اجزش اگر نشد، اجز اولش یعنی تفسیر که می‌شود. پس بنابراین گفته یا این یا این. حالا کجا هر دو کار از قرینه بر می‌آید و کجا یکی‌اش از قرینه بر می‌آید که درصدد این نیست.

مقام دوم: این قرینه حوزه فعالیتش تمام دلالات ثلاثه است یا نه؟ (19:08)

و اما مقام دوم و بحث دوم.

بحث دوم این بود که آیا این قرینه حوزه فعالیتش تمام دلالات ثلاثه است یا نه؟ از کلام مرحوم محقق شهید صدر استفاده می‌شود که بله در تمام دلالات ثلاثه یعنی تصویریه، تصدیقیه اولی، تصدیقیه ثانیه، قرینه کاربرد دارد، فعالیت می‌تواند بکند و نقش آفرینی داشته باشد.

توضیح مطلب:

اما نسبت به دلالت تصویریه:

حاصل کلام ایشان در دلالت تصویریه این هست که برای دلالت تصویریه سه فرد متصور است.

یکی دلالت مفردات کلام. مثلاً «زیدُ جاء». دلالت لفظ «زید» بدون در نظر گرفتن این که جمله‌ای تشکیل شده باشد. یا ماده مجیء در «جاء». که همه این‌ها دلالت تصویریه دارد و به مناسبت موضع له که در عرف دارد یا در لغت دارد، معنای خودش را به ذهن ما می‌آورد.

دوم هیأت هستند. مثل همین هیأت فعل ماضی یا هیأت امر یا هیأت یک جمله مثل «زید قائم». این‌ها هم یک مدلول تصویری دارند که به ذهن ما می‌آورند ولو این که از غیر شاعری سر بزنند. سنگی به سنگی بخورد و بگوید «زیدُ جاء». از «زید» مطلب به ذهن انسان می‌آید و از «جاء» مطلب به ذهن انسان می‌آید، از این مرکب، از این جمله مطلب به ذهن انسان می‌آید. به طوطی یاد دادند و مکرراً این جمله را می‌گویند. خب معنای این جملات به ذهن ما می‌آید بدون این که دلالت تصدیقه اولی یا ثانیه این جا وجود داشته باشد. دلالت تصویریه محضه هست.

سوم دلالت تصویریه سیاقیه به تعبیر و اصطلاح ایشان. مقصود از دلالت تصویریه سیاقیه این است که از کنار هم قرار گرفتن جمل متعده یا کلمات متعده یک معنای جدید و یک دلالت جدیدی پیدایش پیدا می‌کند که اگر این سیاق، این در کنار هم قرار گرفتن، در ردیف هم واقع شدن، در تلو هم واقع شدن نبود آن دلالت درست نمی‌شد. مثلاً می‌فرمایند که «صلّ» خب خودش یک ماده دارد و یک هیأت دارد. ماده‌اش که صلات است، دلالت می‌کند به معنای خودش به دلالة التصوریه. هیأتش هم که هیأت امر است، دلالت می‌کند بر معنای خودش به دلالة التصوریه. از هر کس می‌خواهد انسان بشنود ولو لافظ غیر شاعر این معنای به ذهن انسان می‌آید. حالا از همین «صلّ» چه معنایی به ذهن انسان می‌آید؟ معنای نماز و بعث به نماز به ذهن انسان می‌آید. حالا اگر این «صلّ» در یک سیاق تکرار قرار گرفت، گفت «صلّ صلّ». الان علاوه بر آن مدلول‌های قبلی، این تکرار یک مدلول دیگری را هم ایجاد می‌کند و آن دلالت بر تأکید است. این تأکید مدلول سیاقی این کلام است که از کنار هم قرار گرفتن و این سیاق خاص پیدا شدن، پیدا می‌شود. ایشان

می‌فرماید که این مدلول سیاقی را همین طور که مدلول تصدیقی می‌تواند داشته باشد، مدلول تصویری هم می‌تواند داشته باشد و دارد. یعنی انسان وقتی از یک طوطی هم بشنود که می‌گوید «صلِّ صلِّ صلِّ» این معنا در ذهنش می‌آید که این تکرار افاده تأکید می‌کند البته نه چون صدر از این طوطی. نه این که این گوینده الان که طوطی است دلالت تصدیقیه اولی یا ثانیه باشد برای این که بله این می‌خواهد افهام بکند، می‌خواهد به ذهن شخص منتقل بکند، اراده جدیه دارد، اراده جدیه‌اش هم همین است که این لفظ است. این‌ها نه بلکه وقتی انسان این «صلِّ صلِّ صلِّ» را از او می‌شنود، در ذهنش نقش می‌بندد که این جمله جمله‌ای است که تأکید را دلالت می‌کند. در ذهن انسان همان جور که معنای صلات می‌آید، همان جور که معنای بعث به صلات از هیأتش می‌آید، همین جور هم معنای تأکید به ذهن انسان منتقل می‌شود ولی همان طور که آن دو تای قبلی مستتبع دلالت تصدیقیه اولی و ثانیه نیست، این سوم هم مستتبع دلالت تصدیقیه اولی و ثانیه نیست. ولی یک دلالت تصویری در این جا وجود دارد. این امر هم وجدانی است که ما می‌بینیم در این جا این دلالت تصویری سیاقیه وجود دارد و هست.

یا این که ایشان مثال دیگری را می‌زنند. در این جمله «رأیت اسداً یرمی» خب ما حالا دو جمله داریم. یکی «رأیت اسداً» که دارای فعل و فاعل و مفعول است. و دوم «یرمی» که آن هم فعل و فاعل است. آن «رأیت اسداً» را نگاه کنید می‌بینید مفرداتش معنای خودش را در ذهن می‌آورد. جمله هم که شد معنای خودش را در ذهن می‌آورد. این «یرمی» هم همین جور است. اما حالا این که این‌ها کنار هم قرار گرفتند و یک سیاق تشکیل دادند، این یرمی باعث می‌شود آن چه که در مدلول تصویری اگر «یرمی» نبود به ذهن می‌آمد، حالا یک مدلول تصویری جدید هم به ذهن بیاید.

سؤال: ...

جواب: اگر بود «رأیت اسداً»، مدلول تصویری‌اش چه بود از «اسد»؟ حیوان مفترس بود. «رأیت» هم که همین طور است. حالا «یرمی» که این جا قرار گرفته باعث می‌شود، مدلول تصویری «اسد»، دیگر رجل شجاع باشد. این رجل شجاع هم بیاید به ذهن. حالا ما نمی‌خواهیم بگوییم آن قبلی غایب می‌شود بلکه این رجل شجاع هم بیاید به ذهن.

سؤال: مدلول تصویری جدید یا مدلول تصویری‌اش این می‌شود؟

جواب: مقصود این می‌شود که آن معنای قبلی غایب بشود، نیست.

سؤال: جدید؟

جواب: جدید است از این حیث که اگر «یرمی» نبود، از آن «رأیت اسداً»، حیوان مفترس به ذهن می‌آمد.

سؤال: ...

جواب: بله دو تا است.

سؤال: پس جدید است؟

جواب: جدید است نسبت به آن معنای قدیمی که اگر این «یرمی» هم نبود، آن معنا

بودش. از این جدید و قدیم مقصود روشن است. یعنی در این «رأیت اسداً یرمی»، به لحاظ اصالة الحقیقه و آن وضع این «اسد» بر حیوان مفترس، آن علقه وضعیه قهراً باعث می‌شد که از آن «اسد» تبادر به ذهن بکند حیوان مفترس و حالا هم که «یرمی» آمده مضافاً بر آن معنای حیوان مفترس چون آن علقه وضعیه کار خودش را انجام می‌دهد و معنای حقیقی را می‌آورد در ذهن و حالا این «یرمی» چه کار می‌کند؟

سؤال: مراد جدی‌مان «اسد» است؟

جواب: نه مراد جدی‌مان «اسد» نیست.

سؤال: ...

جواب: چه اشکالی دارد که یک چیز بر دو چیز دلالت کند؟

سؤال: ...

جواب: ما وجدان‌مان این طور است. الان از طوطی شما بشنوید «رأیت اسداً یرمی» ...

سؤال: مدلول تصدیقی‌اش را می‌گوییم که اسد، حیوان مفترس است.

جواب: نه، تصدیقی نیست ...

سؤال: از او بشنویم ...

جواب: ذهن است نه این که می‌خواهد بگوید. ببینید به عهده آن نمی‌خواهیم بگذاریم. از شنیدن «اسداً یرمی» شما ذهنت به رجل شجاع نمی‌رود؟ نمی‌خواهیم بگوییم آن را اراده کرده، نمی‌خواهیم بگوییم او استعمال کرده. تصویری یعنی از شنیدن آن، خودبخود این معنا نقش می‌بندد در ذهن و حالا این دلالت است. مرحوم مظفر می‌گفت این، دلالت نیست بلکه تداعی معانی است. حرف سر این است که بعد از شنیدن آن، اگر فقط «رأیت اسداً» را می‌شنیدیم، رجل شجاع اصلاً نمی‌آمد در ذهن ما، اما حالا که «رأیت اسداً یرمی» است، علاوه بر آن معنایی که علقه وضعیه باعث می‌شود که آمدن حیوان مفترس باشد، به خاطر این سیاق رجل شجاع هم می‌آید.

سؤال: ...

جواب: یرمی که معنایش تیر انداختن است. این یرمی که کنار آن اسد قرار گرفت

سؤال: یک چیز جدیدی می‌شود، یک قید می‌شود که منظور ...

جواب: منظور نه. منظور را فعلاً کار نداریم. به منظور کار نداریم. منظور می‌شود دلالت تصدیقیه. از این که این جمله، کنار آن جمله قرار گرفت که اسمش را ایشان گذاشته سیاق و حالا اگر اسمش را عوض کنید اشکال ندارد، این کنار هم قرار گرفتن این دو تا جمله، باعث می‌شود از شنیدن این کلام یک معنای جدیدی غیر از آن معنایی که اگر این نبود و علقه وضعیه آن را باعث می‌شود، به ذهن بیاید و این را انکار نمی‌شود کرد. خب این معنای جدید هم به ذهن بیاید.

پس بنابراین از این مثال‌ها و این بیانات، این استنتاج را می‌کنیم که در دلالت تصویریه هم

قرینه نقش دارد. یعنی می‌تواند حالتی ایجاد کند، دلالتی ایجاد کند که اگر قرینه نبود آن حالت ایجاد نمی‌شد، آن دلالت ایجاد نمی‌شد. اگر این «یرمی» نبود، دلالت تصویری رجل شجاع را ما نداشتیم.

سؤال: این تحویل است یا تفسیر است؟ نه تحویل است، نه تفسیر است بلکه جدید.

جواب: نه. حالا اگر شما بگویید این، مجاز در کلمه است، تحویل می‌شود.

سؤال: استعمال نیست.

جواب: بله استعمال نیست. اگر بگوییم که نه این، دلالت است، درسته که در دلالت تصویری تفسیر الدلالة نیست و لذا این یکی از کاستی‌های آن تعریف است که ما گفتیم قرینه حتماً تفسیر دلالت است یا تحویل دلالت. در این جا تفسیر دلالت نیست بلکه ایجاد دلالت است. دلالت جدیدی ایجاد می‌شود و لذا در آن تعریف قرینه این کاستی وجود دارد و باید بگوییم أَعَدَّتْ لتفسير الدلالة که تفسیر همیشه برای دلالات تصدیقه است، او لتحويل الدلالة او لایجاد الدلالة الجديدة.

سؤال: چرا اصرار داریم که حتماً بگوییم این دلالت تصویری ما دو تا مدلول دارد هم حیوان مفترس، هم رجل شجاع؟ خب بگوئیم رجل شجاع است.

جواب: بله اگر دست ما بود که عیب نداشت. ما صرفه جویی می‌کردیم و می‌گفتیم مدلول فقط این رجل شجاع است اما دست ما نیست. چون گفتیم دلالت تصویری معلول چیست؟ یکی‌اش وضع بود و یکی‌اش کثرت استعمال بود و امور دیگر بود. این‌ها یک امور واقعی است. وقتی باشد، کار خودش را انجام می‌دهد. خب کلمه «اسد» در لغت برای چه وضع شده؟ برای حیوان مفترس. شما که قرینه «یرمی» می‌آوردید آیا آن وضع را از بین می‌برید، مَنَسِی می‌کنید؟ این را که نمی‌کنید. پس قهراً چون بین «اسد» و آن معنا به شرط لای از قرینه وضع نشده بلکه «اسد» وضع شده برای آن معنا.

سؤال: در «رأیت اسداً یرمی» اصلاً حیوان مفترس به ذهن نمی‌آید.

جواب: چرا می‌آید ولی می‌گویید آن مقصود نیست. ببینید اگر مسلک سکاکی را قائل بشوید، مسلک مرحوم امام را، مرحوم حاج شیخ محمدرضا مسجد شاهی را قائل بشوید یا بعض بزرگان دیگر را قائل بشوید که اصلاً آن‌ها می‌گویند همان معنای حقیقی به ذهن می‌آید و شما ادعا می‌کنید که این رجل شجاع مصداق آن است و اصلاً مجاز غیر از این لطافتی ندارد، خب حتماً آن معنا باید بیاید. منتها وقتی که می‌گویید غیر از این معنا، معنای دیگری نمی‌آید، درست می‌فرمایید یعنی نسبت به مراد جدی‌اش. قسم حضرت عباس می‌خوریم که حیوان مفترس مقصودش نیست، اما نه این که شیر در ذهن ما نیامده. شیر که آن معنای حقیقی «اسد» هست می‌آید حالا إما به این که این معنا می‌آید و چون قرینه وجود دارد آن معنای دیگر هم می‌آید در کنارش به نحوی عرضی و یا نه آن معنای دیگر هم می‌آید در کنارش به نحو طولی که آن را مصداق این قرار داده به وجه عقلی که مجاز سکاکی است - ادعا می‌کند که بله این هم مصداق شیر است - پس بنابراین آن معنای حقیقی و آن معنای تصویری می‌آید به خاطر این که علتش وجود دارد که علقه وضعیه است و این معنای جدید و این معنای مجازی هم می‌آید قضائاً لحق القرینه. وقتی در مثال دیگر گفته می‌شود «زیدٌ کثیر الرمد» در این جا دو تا معنای تصویری در ذهن شما نقش می‌بندد. یکی زیرنویس این جمله است. رماد یعنی خاکستر، کثیر یعنی فراوانی، زید هم در

کنار آن. جمله هم که معلوم است جمله خبریه‌ای دارد درست می‌شود. این‌ها همه نقش می‌بندد ولی در کنار این که این‌ها نقش می‌بندد به خاطر علقه وضعیه‌ای که بین این الفاظ و معنایش وجود دارد، یک چیز دیگر هم فوراً نقش می‌بندد و آن سخاوت زید است که معنای مُکَنّی الیه‌اش باشد. پس بنابراین در این جا ما قاضی را وجدان قرار می‌دهیم و می‌گوییم آیا شما در این موارد می‌توانید انکار کنید دلالت تصویریه را به واسطه قرینه؟ می‌توانید بگویید نه در این جاها فقط همان معنای حقیقی نقش می‌بندد. فقط همان معنایی که علقه وضعیه بین‌شان هست نقش می‌بندد. نمی‌توانید این را بگویید. حتماً در این موارد آن معنایی هم که قرینه آن را اقتضاء می‌کند، نقش می‌بندد در همان مدلول تصویریه. به شهادت این که اگر این جمله را با آن قرینه از غیر لافط شاعر بشنوید باز می‌آید در ذهن.

خب تا این مقدار بیان اثبات می‌کند مدعای ما را که بله قرینه در آفرینش دلالت تصویریه نقش دارد. اما کیفیتش که حالا چه جوری نقش دارد؟ ایشان وارد این بحث هم می‌شود که چه جوری نقش دارد. ایشان می‌فرماید علت نقش دو چیز اساسی است. یکی وضع و دومانس ذهنی. حالا دیگر توضیحش ان شاء الله برای فردا اگر عمری باشد و توفیقی باشد.

و صلی الله علی محمد و آل محمد.